

همراه

صادق چوبک





ناشر نسخه الکترونیک :

[www.zoon.ir](http://www.zoon.ir)

دوتن به از یک تن اند. زیرا پاداش نیکوئی برای رنجشان خواهد یافت.  
چون هر گاه یکی از پای افتد دیگری وی را برپای بدارد،  
اما وای بر آنکه تنها افتد، زیرا کسی را نخواهد داشت که در برخاستن وی را یاری دهد.

تورات: آیات نه و ده از باب چهار کتاب جامعه

## همراه

دو گرگ، گرسنه و سرما زده، در گرگ و میش از کوه سرازیر شدند و به دشت رسیدند. برف سنگین ستم‌گر دشت را پوشانده بود. غبار کولاک هوا را در هم می‌کوبید. پستی و بلندی زیر برف در غلتیده و له شده بود. گرسنه و فرسوده، آن دو گرگ در برف یله می‌شدند و از زور گرسنگی پوزه در برف فرو می‌بردند و زبان را در برف می‌راندند و با آرواره‌های لرزان برف را می‌خائیدند.

جا پای گود و تاریک گله آهوان از پیش رفته، همچون سیاه‌دانه بر برف پاشیده بود و استخوان‌های سر و پا و دنده کوچندگان فرومانده پیشین از زیر برف بیرون جسته. آن دو نمی‌دانستند بکجا می‌روند؟ از توان شده بودند.

تازیانة کولاک و سرما و گرسنگی آن‌ها را پیش می‌راند. بوران نمی‌برید. گرسنگی درونشان را خشکانده بود و سیلی کولاک آرواره‌های‌شان را به لرز انداخته بود. بهم تنه می‌زدند و از هم باز می‌شدند و در چاله می‌افتادند و در موج برف و کولاک سرگردان بودند و بیابان پایان نمی‌رسید.

رفتند و رفتند تا رسیدند پای بید ریشه از زمین جسته گنده سوخته‌ای در فغان خویش پنجه استخوانی به آسمان برافراشته. پای یکی در برف فرو شد و تن بر پاهای ناتوان لرزید و تاب خورد و سنگین و زنجیر شده برجای واماند. همراه او، شتابان و آزمند پیشش ایستاد و جا پای استواری بر سنگی بزیر برف برای خود جست و یافت و چشم از همراه فرو مانده بر نگرفت.

همراه وامانده ترسید و لرزید و چشمانش خفت و بیدار شد و تمام نیرویش درچشمان بی فروغش گرد آمد و دیده از همراه پرشره برنگرفت و یارای آنکه گامی به فراتر نهد نداشت. ناگهان نگاهش لرزید و از دید گریخت و زیر جوش نگاه همراه خویش درماند. پاهایش برهم چین شد و افتاد.

و آنکه برپای بود، پرشره و آزمند، بر چهری که زمانی نگاه در آن آشیان داشت خیره ماند. اکنون دیگر آن چشم و چهر بر زمین برف‌پوش خفته بود. و همراه تشنه بخون، امیدوار، زوزه گرسنه لرزانی از میان دندان بیرون داد.

وانکه برپای نبود، کوشید تا کمر راست کند. موی بر تنش زیر آرد برف موج خورد و لرزید و در برف فروتر شد. دهانش بازماند و نگاه در دیدگانش بمرد.

وانکه برپای بود. دهان خشک بگشود و لثه نیلی بنمود و دندان‌های زنگ  
شده خورده بگلوی هم‌ره در مانده فرو برد و خون فسرده از درون رگ‌هایش  
مکید و برف سفید پوک خشک، برف خونین پر شاداب گشت.



ناشر نسخه الکترونیک :

[www.zoon.ir](http://www.zoon.ir)